

رمزگشایی از ژانوس مدرن: تکثر جوامع و تشکیل ملت



نویسنده:

کامران متین

برگردان: م.ع.

مرداد ۱۳۹۸

رمزگشایی از ژانوس مدرن: تکثر جوامع و تشکیل ملت

نویسنده: کامران متین

دانشگاه ساسکس، برایتون، بریتانیا

برگردان: م. ع.

چکیده

چگونه می‌توان شکل ژانوس‌وار ملت، ماهیت همزمان جدید (مدرن) و کهن‌اش را تبیین نظری (تئوریزه) کرد؟ این مقاله پاسخی نو به این پرسش دیرپا می‌دهد. مقاله استدلال می‌کند که ملت‌ها مولود تقاطع «تکثر جوامع» و گرایش سرمایه‌داری تاریخی به گسترش خود هستند. عروج سرمایه‌داری از طریق تولید «حاکمیت مدرن»¹ به‌سان شکلی انتزاعی از حکومت، روند ذاتا رابطه‌بنیاد تشکیل هویت‌های جمعی را دچار انفصالی مدرن می‌کند. نکته حیاتی اما این است که گسترش (جغرافیایی) سرمایه‌داری همانند عروج اولیه‌اش از خلال وضعیت هستی‌شناختی تکثر جوامع دچار انکسار می‌شود. بدین ترتیب جوامع غیرسرمایه‌دارانه تحت فشار بیرونی ناشی از ژئوپولیتیک سرمایه‌دارانه مجبور به اتخاذ پروژه‌های «ناسیونالیستی» تقلیدی به منظور بقای سیاسی می‌شوند. در این پروژه‌ها، به دلیل ماهیت بیرونی موتور محرک‌های تاریخی آن، تشکیل قالب سیاسی ملت، یعنی حاکمیت مدرن پیش از محتوای اجتماعی ملت، یعنی «انباشت اولیه»²، صورت می‌گیرد. بنابراین، اولین محل وقوع این روند، یعنی فرانسه، شکلی تکثیرپذیر³ با قابلیت جهانی شدن از ملت را تولید کرد که متمایز از «ملت امپریالیستی» غیر قابل تقلید بریتانیا بود. بنابراین مقاله نشان می‌دهد که فرض بنیادی روابط بین‌الملل به‌سان یک حوزه نظری و دانشگاهی یعنی «تکثر» حاوی کلید یکی از دیرپاترین معماهای نظری در علوم اجتماعی است.

1. sovereignty
2. primitive accumulation
3. modular

۱. مقدمه

ناسیونالیسم عنصر بنیادی مدرنیته است (۱). ناسیونالیسم ایدئولوژی دولت - ملت سرزمینی، برسازنده‌ی هویت جوامع جدید و نیروی محرکه‌ی صنعتی شدن است. در این مقام ناسیونالیسم زیربنای جغرافیای سیاسی، خودآگاهی جمعی و ساختارهای اجتماعی - اقتصادی جهان مدرن است. ناسیونالیسم از زمان ظهورش تا به امروز شدیداً با دوام و جان‌سخت بوده است. همان‌گونه که پدیده‌های ترامپ و برگزیت نشان می‌دهند، رشد بین‌الملل‌گرایی و جهانی‌سازی، آن‌گونه که پیش‌بینی می‌شد (Gerrits 2016: 3)، نه تنها موجب تضعیف ناسیونالیسم نشدند، بلکه در حقیقت آن را بازتولید و تقویت هم کردند (Smith 1979; Rosenberg 2002: 271; Buchanan and Pahuja 2008: 184). در واقع از برزیل تا ایالات متحده، بریتانیا، مجارستان، روسیه، هندوستان، چین و ژاپن، در همه جا ناسیونالیسم به طور فزاینده‌ای در حال شکل‌دهی به سیاست داخلی و خارجی کشورهاست. طنین «بازگشت ناسیونالیسم زهرآگین» (Kaplan 2012) حتی در اسکانداوی‌ها هم شنیده می‌شود (Henroth - Rothstein 2018). عروج ناسیونالیسم چنان توقف‌ناپذیر نموده که برخی از اندیشمندان لیبرال هم به «توجیه ناسیونالیسم»^۴ پرداخته‌اند (O'Sullivan 2014).

قدرت فوق‌العاده و استمرار ناسیونالیسم چگونه باید توضیح داده شود؟ پاسخ به این پرسش نیازمند یک پرسش پیشینی است و آن این که «ملت چیست؟» چون در واقع امر ناسیونالیسم همانا ماهیتاً یک اشتقاق ایمانی یا ایدئولوژیک از ملت است که خواستار تقدم سیاسی ملت است و بر آن تاکید می‌ورزد. با این حال، پاسخ ساده‌ای به این پرسش وجود ندارد. چرا که بازشناسی «ملت» ساده‌تر از تئوریزه کردن آن است (Waldron 1985: 416). در واقع، «ملت» همان‌گونه که «چارلز تیلی» به صورت تیزبینانه‌ای عنوان می‌کند، «یکی از گیج‌کننده‌ترین و جدل‌آمیزترین مضامین در واژه‌نامه‌های سیاسی است» (Tilly 1975: 9). «تیلی» و تعدادی دیگر از جامعه‌شناسان تاریخی به جای مواجهه‌ی مستقیم با مسأله‌ی ملت ترجیح می‌دهند آن را دور بزنند و بر «دولت» متمرکز شوند (Waldron 1985: 416). پیش‌دستی پراگماتیستی «تیلی» در تمرکز بر «دولت» به جای «ملت» در رشته‌ی دانشگاهی روابط بین‌الملل بازتولید می‌شود، جایی که این دو مفهوم غالباً با یکدیگر خلط می‌شوند و یا عموماً «ملت» تحت شمول «دولت» قرار می‌گیرد (Morgenthau 1948: 73, 118; Doyle 1997: 252 - 258; Kant 2003[1795]; Doyle 1997; Keohane 1977 & Nyz 1984). رویکردهای مخالف‌نما و انتقادی‌تر روابط بین‌الملل از جمله برساختارگرایی، مکتب انگلیسی، مارکسیسم، پسا‌ساختارگرایی، پسااستعماری و نظریه‌های جنسیت، همگی گرایش بدین داشته‌اند که رویکرد ارتدوکس در روابط بین‌الملل یعنی عدم درگیری فکری با مسأله‌ی ملت را بازتولید کنند. دلیل اصلی این امر این بوده است که این مکاتب به تعریف هویت فکری‌شان در تقابل با

۴. اشاره به مقاله جان سالیوان تحت عنوان «نمونه‌ای از ناسیونالیسم» دارد که در تاریخ ۲۱ مارس ۲۰۱۴ در وال استریت ژورنال منتشر شد.

مکاتب غالب در روابط بین‌الملل، که بر مساله دولت به مثابه پدیده‌ای غیر تاریخی متمرکزند، گرایش داشته‌اند و به این دلیل به شکلی استراتژیک بر تبیین تاریخی و واسازی «دولت» متمرکز شدند (Wendt 1994; Cox 1987; Campbell 1998; Grovogui 1996: 24 – 25; Weber 2016). بنابراین سوگیری دولت‌مدار رویکردهای غالب در روابط بین‌الملل خط‌سیری را برای مکاتب انتقادی روابط بین‌الملل ایجاد کرد که پیامد اصلی آن عدم اعتنای لازم نظری به مسأله‌ی ملت بود. به این ترتیب ما با طنز تلخی روبرویم چرا که کثرت تعاملی ملت در واقع موضوع اصلی و صوری روابط بین‌الملل است.

دلیل دیگری نیز برای غفلت از تکوین مدرن ملت در نظریه‌های جنسیت و پسااستعماری وجود دارد. معرفت‌شناسی ضدشالوده‌گرایی⁵ این نظریه‌ها، به‌جای این‌که نیروی نقد واسازانه⁶ را صرف نظریه‌پردازی موضوع ملت کنند، با برجسته‌سازی استعاره‌ها و مجازهای نژادی، مردانه و پدرسالارانه این نظریه‌ها را بر موضوع بازتولید گفتمانی و پرفورماتیو ناسیونالیسم متمرکز می‌دهد (e.g. Nagel 2003: 1-6, 1998: 243-). دوپهلویی و عدم قطعیت نرماتیو مطالعات پسااستعماری درباره‌ی ناسیونالیسم به این گرایش دامن می‌زند؛ چون (مطالعات) پسااستعماری، ناسیونالیسم را هم به‌سان نیروی محرکه‌ی استعمارزدایی می‌بیند و هم نیرویی در جهت عقیم‌سازی این فرآیند در دوره پسااستعماری. در ضمن مطالعات پسااستعماری ناسیونالیسم را به‌سان یک «گفتمان اشتقاقی» (Chatterjee 1993) درک می‌کند که مدیون جهان‌بینی استعماری است (Dirlik 2002). در نتیجه، درون‌مایه‌ی کلیدی مباحث معاصر در باب ناسیونالیسم در قالب مطالعات پسااستعماری، «گریز از ملت» (Sajed & Seidel 2019) در پاسخ به فراخوان «فرانتس فانون» در جهت ترویج یک «خودآگاهی ملی غیرناسیونالیستی» به‌سان زمینه‌ای برای ترویج یک نوع آزادی استعمارزدایانه‌ی اصیل و مبتنی بر انترناسیونالیسم بوده است (Fanon 179: 2004). پیامد اصلی این امر تا به امروز عدم نظریه‌پردازی در باره ماهیت و تکوین شکل ملت و محتوای اجتماعی – تاریخی آن بوده است.

مطالعات ناسیونالیسم که یک رشته‌ی اختصاصی برای مطالعه‌ی ملتها و ناسیونالیسم به‌شمار می‌آید، با یک مشکل متمایز اما مرتبط (با آنچه در بالا گفته شد) دست به‌گریبان است. در این رشته، تأملات فکری زیادی در باره‌ی ملت انجام شده اما همه‌ی آنها به یک بن‌بست فکری منتهی شده‌اند: چگونه می‌توانیم ویژگی ژانوس‌وار ملت (Nairn 1975) یعنی ویژگی همزمان نو و کهن آن را به لحاظ نظری فهم کنیم؟ (Anderson 2006: 5, 1996: 1; James 1996: 18; Smith 2000: 40) تا آنجا که به توضیحات مدرنیستی ملت [توضیحات و رویکردهایی که در حوزه مطالعات ناسیونالیسم بانفوذترین‌ها به‌شمار می‌آیند (Smith 2000: 38) و طرف اصلی بحث این مقاله نیز محسوب می‌شوند] مربوط است، چالش فکری ابتدائاً خود را در معضل نظری چگونگی پیوند دقیق میان ملت و سرمایه‌داری یا صنعتی‌شدن به‌سان هسته‌ی جامعه‌شناختی و توسعه‌شناختی مدرنیته آشکار می‌کند (cf. Breuilly 1993: 407). چنین معضلی به این

5 . anti-foundational

6 . deconstructive critique

دلیل است که در اکثریت قریب به اتفاق موارد، ظهور ناسیونالیسم قبل از صنعتی شدن یا توسعه‌ی سرمایه‌دارانه رخ داده است (cf. Breuilly 1993: 413-414). به عبارت دیگر، ملت در **غیاب** آنچه علت اصلی‌اش تلقی می‌شود تشکیل شده است.

این مقاله یک راهکار تازه برای این مشکل فراهم می‌کند. در اینجا استدلال می‌شود که دشواری‌های موجود در مفهوم‌پردازی پیرامون ابهام تاریخی ملت ناشی از درون‌محوری⁷ نظریه‌ی اجتماعی است: یعنی گرایش به توضیح پدیده‌های اجتماعی از طریق ارجاع انحصاری به فاکتورهایی که درونی یک جامعه معین هستند. این مشکل که تا درجات زیادی ویژگی مکاتب مختلف مطالعات ناسیونالیسم است، منجر به شکل‌گیری برداشت‌های خطی و تکین از تغییر اجتماعی - تاریخی می‌شود. این مقاله نشان می‌دهد راه حل مسأله درون‌محوری، استوار کردن نظریه‌ی اجتماعی بر یک هستی‌شناسی متکثر یعنی واقعیت بنیادی جهان اجتماعی است، یعنی «کثرت جوامع»⁸. این بازبینی‌گذاری هستی‌شناختی، تصور تغییر تاریخی را به‌سان امری ذاتا تعاملی و چندراستایی در نظر می‌گیرد (Rosenberg 2016). تلاش می‌کنم این استدلال را از خلال درگیری با اثر تأثیرگذار «بندیکت اندرسون» یعنی **«اجتماعات تصویری: تأملاتی در باب ملت‌ها و ناسیونالیسم»** به صورت انضمامی نشان دهم، اثری که بسیار کلیدی است برای آنچه «اجماع برساختارگرایانه»⁹ (Goode & Stroup 2015: 3) نامیده می‌شود، رویکردی که به صورت فزاینده‌ای بر رویکردهای مدرنیستی در باب ملت‌ها و ناسیونالیسم در رشته مطالعات ناسیونالیسم مسلط بوده و دامنه‌ی نفوذ آن حتی فراتر از این رشته می‌رود. نشان می‌دهم که یک تنش روش‌شناختی بین عناصر زمینه‌ای و ماهوی در توضیح اندرسون وجود دارد: در توضیح اندرسون، وجود سرمایه‌داری در فراهم آمدن یک محیط عام تاریخی برای برآیند و ظهور ملت‌ها اهمیت قاطعی دارد اما در زمینه‌ی برساخت اجتماعی - سیاسی آنها نقشی سطحی و ناشفاف دارد. من ریشه این امر را تا درون‌محوری ضمنی چارچوب نظری اندرسون ردیابی می‌کنم. بر اساس یک رویکرد انتقادی به استدلال اندرسون، نشان خواهم داد چگونه ملت و خصلت ژانوسی آن می‌توانند به شکل منسجم‌تری بر حسب رابطه متقابل بین «فرد انتزاعی» سرمایه‌داری و وضعیت فراتاریخی کثرت جوامع توضیح داده شوند. کثرت جوامع وضعیتی‌ست که خود سرمایه‌داری در متن آن و از خلال آن پدیدار شد، توسعه پیدا کرد و گسترش یافت. این وضعیت از طریق ایده‌ی «توسعه‌ی ناموزون و مرکب» (UCD) و عناصر متشکله آن یعنی برهم‌کنشی، ترکیب و تغییر دیالکتیکی، بررسی خواهد شد (Rosenberg 2016: 135-141). به ویژه نشان می‌دهم که ماهیت ناموزون و مرکب تمامی فرآیندهای توسعه بدین معناست که ملت‌سازی ضرورتا نیازمند حضور تجربی سرمایه‌داری در سطح صورت‌بندی‌های اجتماعی منفرد نیست. توسعه‌ی ناموزون و مرکب همچنین مسأله‌ی گرایش به استفاده و انطباق فرهنگ‌ها و ایدئولوژی‌های قدیمی و پیشاموجود هویت جمعی - که عناصر تشکیل‌دهنده‌ی وضعیت از پیش موجود کثرت جوامع هستند - در تشکیل ملل را به‌سان بخشی جدایی‌ناپذیر از کل فرآیند

7. Internalism

8. Societal Multiplicity

9. constructive consensus

ملت‌سازی توضیح می‌دهد.

بحث حاضر در سه مرحله پیش می‌رود: اول، نشان می‌دهم که شکست توضیحات مدرنیستی ملت ریشه در درون‌محوری آنها دارد و استدلال می‌کنم که این مشکل می‌تواند از طریق ترکیب اصل هستی‌شناسانه‌ی کثرت جوامع با نظریه اجتماعی حل و فصل شود، تکانه‌ای فکری که در بطن ایده‌ی توسعه‌ی ناموزون و مرکب قرار دارد. دوم، اهمیت علی سرمایه‌داری را برای ملت و ناسیونالیسم از طریق درگیری انتقادی با تعریف اندرسون از ملت و هسته‌ی سرمایه‌دارانه‌ی تئوریزه‌نشده‌ی آن یعنی حاکمیت ملی، نشان خواهم داد. سوم، علت اصلی جایگاه غیرنظام‌مند سرمایه‌داری در نظریه‌ی اندرسون را تا درون‌محوری چارچوب نظری وی ردیابی خواهم کرد. این بحث برهم‌افزون نشان می‌دهد چگونه بازشناسی نظری و روش‌شناختی مبتنی بر تکرار جوامع از طریق ایده‌ی توسعه‌ی ناموزون و مرکب هم می‌تواند مدرنیته‌ی سرمایه‌داری محور و هم ویژگی‌های کهن ملت‌ها را توضیح دهد و هم این‌که چرا شکل‌گیری آنها می‌تواند مقدم بر فرآیندهای داخلی توسعه‌ی سرمایه‌دارانه باشد. این استدلال چند مرحله‌ای به لحاظ نظری می‌تواند ابهام تاریخی ملت، یعنی شکل ژانوس‌وار آن را حل و فصل کند.

۲. ابهام ملت و درون‌محوری مطالعات ناسیونالیسم

تا جایی که سرمایه‌داری برای مدرنیته امری کلیدی و مرکزی به حساب می‌آید، توضیحات مدرنیستی ملت منطقاً باید پیوند علی بین سرمایه‌داری و تشکیل ملت را نشان دهند. همان‌طور که در بالا نشان دادم، انجام این کار به دو دلیل بسیار دشوار است. تقریباً تمامی ملت‌ها متکی هستند به تبارشناسی و ویژگی‌های کهن واقعی یا ابداع‌شده، و تشکیل آنها نسبت به توسعه‌ی سرمایه‌داری پیشینی است تا پسینی. به عبارت دیگر، یک نقص تاریخی – ماتریالیستی در قلب نظریه‌های مدرنیستی ملت‌ها و ناسیونالیسم وجود دارد. به باور من این ضعف به دلیل مشکل درون‌محوری در رشته‌ی مطالعات ناسیونالیسم است. چون درون‌محوری باعث شده که مطالعات ناسیونالیسم در درون جوامع معین به دنبال یافتن علل سرمایه‌دارانه باشند. ناکامی این چارچوب نظری عامل اصلی تضعیف‌کننده توضیحات مدرنیستی ملت است.

با این حال، ریشه‌های درون‌محوری در سطحی عمیق‌تر و فراتر از خود مطالعات ناسیونالیسم، در بطن نظریه‌های اجتماعی عامی قرار دارند که آبخور نظری مطالعات ناسیونالیسم هستند. اتکای نظری مطالعات ناسیونالیسم بر نظریه‌ی اجتماعی و جامعه‌شناسی منطقی است، چرا که ملت‌ها و ناسیونالیسم در نهایت اشکال اجتماعی خاص هستند (Goswami 2002: 770-772). با این حال، نظریه‌ی اجتماعی و جامعه‌شناسی مدت‌های مدیدی است که به «ناسیونالیسم روش‌شناختی»¹⁰ متهم شده‌اند. «ناسیونالیسم روش‌شناختی» یعنی برابر دانستن «جامعه» با «دولت – ملت» (Chernilo 2006: 5). بنابراین همان‌گونه

که «سی رایت میلز» می‌نویسد «دولت - ملت چارچوبی است که درون آن [اندیشمندان اجتماعی] ... مسائل واحدهای کوچک‌تر و بزرگ‌تر را فرموله می‌کنند» (Mills 2000: 135). این مسئله برای اندیشمندان مطالعات ناسیونالیسم هنوز از اعتبار نیفتاده است. «آنتونی اسمیت» چهره‌ی برجسته این رشته تقریباً چهل سال پیش گفت «امروزه مطالعه‌ی جامعه بی چون و چرا برابر با تجزیه و تحلیل دولت - ملت هاست؛ اصل «ناسیونالیسم روش‌شناختی» که در سطح خود [دولت - ملت] فعال است تبدیل به جزء ثابت و دیرپای کل دیدگاه شناختی ما شده است ...» (Smith 1979: 191). بنابراین نظریه‌ی اجتماعی هنگامی که مورد استفاده متفکرین حوزه مطالعات ناسیونالیسم قرار گرفته است همچون یک آینه‌ی مفهومی، که صرفاً مفاهیم موجود را بازتاب می‌دهد، عمل کرده است و نه یک لنز توضیحی. با این حال، پژوهش‌گران ملت و ملی‌گرایی از جمله خود اسمیت، هنوز به تفکر جدی و مستمر درباره این مسأله و دلالت‌های آن بر تلاش‌های فکری‌شان نپرداخته‌اند. تفکر جدی و مستمر در این باره می‌توانست نشان بدهد که ناسیونالیسم روش‌شناختی به دلیل درون‌محوری ایجاد می‌شود: یعنی روشی فکری که در چارچوب آن مفهوم‌سازی و تحلیل انضمامی با ارجاع به پدیدارها، روابط و پویایی‌هایی انجام می‌شود که درونی یک «جامعه» یا کلکتیویته‌ی انسانی خاصی هستند (Tenbruck 1994). نظریه‌ی اجتماعی و جامعه‌شناسی هر دو در چارچوب دولت - ملت‌های اروپایی زاده شدند و وظیفه‌شان هم حل معضلات درونی این دولت-ملت‌ها بود؛ معضلاتی نظیر آنچه به «پرسش اجتماعی» (cf. Owens 2013) موسوم است. به این دلیل نظریه‌ی اجتماعی و جامعه‌شناسی مفاهیم بنیادی و مقولات عام خود را در انتزاع از تجربه‌ی تاریخی دولت - ملت‌های اروپایی ایجاد کردند (6: Mills 2000; cf. Matin 2013b). خلاصه این که، ناسیونالیسم روش‌شناختی محصول درون‌محوری نظری است.

آنچه در این جا موضوعیت ویژه‌ای در رابطه با بحث من دارد این است که درون‌محوری برداشت‌هایی تک‌خطی از تاریخ ایجاد می‌کند، چون به صورت اجتناب‌ناپذیری رویه‌ای روش‌شناختی می‌آفریند که به موجب آن مقولات عام و کلی با ارجاع به تجربه‌های خاصی برساخته می‌شوند که درونی یک «جامعه»‌ی معین هستند. این رویه روابط و برهم‌کنشی‌های برسازنده بین جوامع را از چارچوب نظری نظریه‌ی اجتماعی حذف می‌کند. در نتیجه، یک الگوی «درونی» خاصی از توسعه به‌سان یک الگوی عام و معتبر برای تمامی جوامع استخراج می‌شود. بنابراین خصوصیات و ویژگی‌های خاص این الگو نیز به عنوان امر کلی و جهان‌شمول در نظر گرفته می‌شوند. درون‌محوری و مشکلاتی که ایجاد می‌کند به واسطه‌ی «روش‌شناسی تطبیقی»، که روش‌شناسی اصلی مطالعات ناسیونالیسم است و در سایر رشته‌های علوم اجتماعی و سیاسی نیز رایج است؛ تشدید می‌شود (e.g. Breuilly 1993. Weber 1978; Pennings, et al.). (Part 1: 2006). دلیل این امر این است که روش تطبیقی منطقی باید شباهت اساسی و انسجام درونی و خودمختاری ابژه‌های مقایسه‌ی خود را پیش‌فرض قرار دهد (Matin 2013: 119-20; Bromley 1994: 7-10; cf. McMichael 2000). بنابراین روش تطبیقی باعث «انجماد تاریخ» می‌شود (Burawoy 1989: 782) چرا که به صورت پیشینی اهمیت نظری و تاریخی روابط و فعل و انفعالات متقابل بین ابژه‌های مورد

مقایسه را کنار می‌گذارد (Matin 2013a: 7-9). به عنوان مثال به پیروی از هانس کوهن (1994) بسیاری از نظریه‌پردازان ناسیونالیسم (e.g. Breuilly 1993: 10) به صورت آشکار تجزیه و تحلیل اشکال «غربی» (مدنی) و «شرقی» (قومی) ناسیونالیسم را از هم تفکیک می‌کنند. با وجود این، همان‌گونه که نشان خواهیم داد به لحاظ تاریخی نوع شرقی بدون تأثیر نوع غربی، که آن نیز به نوبه‌ی خود از خلال مواجهه‌ی امپریالیستی و استعماری با جوامع غیر اروپایی تکوین یافته، غیر قابل تصور و توضیح است.

علاوه‌بر این‌ها، درون‌محوری نظری و روش تطبیقی مبنای این فرض اروپامحورانه در نظریه‌ی اجتماعی هستند که بر اساس آن مدرنیته گسستگی تاریخی محسوب می‌شود. این فرض نیز به صورت غیرانتقادی توسط اکثر نحله‌های مدرنیستی مطالعات ناسیونالیسم به کار گرفته شد که بر مبنای آن مدرنیته «تمامی ساختارها و باورهایی که دوره‌های پیشامدرن را بارور و تقویت می‌کنند، از بین می‌برد» (Smith 2000: 30). واضح است که گسست (دگرگشتی) توسعه‌ای با ابهام تاریخی ژانوسی ناسازگار است؛ همان ابهام و دوپهلویی تاریخی که همان‌گونه که بیان شد ویژگی خاص تاریخی ملت به‌سان یک شکل اجتماعی است.

این‌گونه نیست که معضل درون‌محوری به چالش کشیده نشده باشد. نظریه‌پردازان اجتماعی از قبیل «آنتونی گیدنز» و «اولریش بک» مستقیماً به این پرداخته‌اند اما در حل و فصل آن ناموفق بودند (Chernilo 2006). در طول یک دهه‌ی گذشته، شاخه‌ی مارکسی جامعه‌شناسی تاریخی در روابط بین‌الملل وظیفه‌ی حل و فصل این مشکل را از خلال یک تأمل نظری پایدار بر روی اهمیت بنیادین «امر بین‌الملل» در ظهور و توسعه‌ی نظم‌های اجتماعی خاص برعهده گرفته است. این نکته مهم است که در این بستر «امر بین‌الملل» به «آن بعدی از واقعیت اجتماعی اشاره دارد که مشخصاً محصول وجود بیش از یک جامعه در آن است»^{۱۱} (Rosenberg 2006: 308). به‌عبارت دیگر، «امر بین‌الملل» و «کثرت جوامع» هر دو به یک وضعیت اشاره دارند. ایده‌ی «توسعه ناموزون و مرکب»، (UCD) که واضع آن لئون تروتسکیست، به عنوان الفبای نظری اصلی این «جامعه‌شناسی تاریخی بین‌المللی» در آمده است (4). این ایده پیامدهای کلیدی کثرت جوامع، یعنی همزیستی، تفاوت، برهم‌کنشی، ترکیب و تغییر دیالکتیکی را در بر گرفته و تبیین می‌کند؛ پیامدهایی که تمامی جنبه‌های واقعیت اجتماعی را متأثر می‌کنند (Rosenberg 2016: 135-141).

سه دلیل اصلی برای این امر که چرا کثرت جوامع و پیامدهای آن - که توسط توسعه‌ی ناموزون و مرکب فراچنگ آمده و عملیاتی شده - می‌تواند بر بن‌بست فکری توضیحات مدرنیستی ملت و ناسیونالیسم غلبه کند وجود دارد؛ بن‌بستی که در نهایت ریشه در درون‌محوری نظریه‌ی اجتماعی و جامعه‌شناسی دارد. اول، ملت به‌سان شکلی از هویت جمعی ذاتاً پدیده‌ای رابطه‌ای است که همیشه در مواجهه‌ی متقابل با «دیگری» (باز) ساخته می‌شود، یعنی شکل‌های متمایزاً برساخته‌ای از هویت جمعی خواه ملی یا غیر آن.

۱۱. به‌عبارت دیگر، حیات اجتماعی دارای یک سوپه‌ی بین‌المللی خاص ناشی از تکرر ذاتی جوامع در آن است که به اختصار «امر بین‌الملل» نامیده می‌شود.

این وضعیت بنیادی ملت‌سازی، از ذره‌بین درون‌محوری نظریه‌ی اجتماعی (و از این رو مطالعات ناسیونالیسم) می‌گریزد اما ایده‌ی توسعه‌ی ناموزون و مرکب آن را کاملاً فراچنگ می‌آورد، ایده‌ای که در آن بازتولید فعل و انفعالی و رابطه‌ای امری بنیادی، مسلم و بدیهی است. دوم، «توسعه مرکب» - به معنای ترکیب فعل و انفعالی ویژگی‌های خارجی و بومی و نیز جدید و قدیم - بر مشکلات موجود در ایده‌ی «گسست» تاریخی غلبه می‌کند. در این خصوص، توسعه‌ی ناموزون و مرکب برداشت منعطف خاصی از «دیالکتیک پیوستگی - در - ناپیوستگی» (James 1996: 19, 2006: 370) در هر دو مصداق همزمانی و تاریخی این عبارت ارائه می‌دهد. بنابراین، این ایده وضعیت «تقارن امر نامتقارن» (Bloch and Ritter 1977) را در بر می‌گیرد بدون این که وضعیت را به یک نمایش فکری توصیفی محض تبدیل کند آنگونه که در توضیحات موسوم به اتنیکی - سمبولیک از ملت به چشم می‌آید (e.g. Smith 1979). سوم، توسعه‌ی ناموزون و مرکب به مانند ماتریالیسم تاریخی یک چارچوب نظری اجتماعی است که با کلیت واقعیت اجتماعی در سراسر ادوار تاریخی درگیر است. بنابراین توسعه‌ی ناموزون و مرکب بر خلاف مطالعات ناسیونالیسم می‌تواند به صورت نظری ظهور سرمایه‌داری و ملت را به‌سان فرآیندهایی مرتبط با یکدیگر توضیح دهد؛ مرتبط بودن که خود ناشی از تعلق این فرآیندها به فرآیند گسترده‌تری از بازتولید تعاملی زمان‌مندی‌های به‌هم‌پیوسته و چندگانه است (Braudel 1980; cf. Tomich 2011).

۳. اجتماعات تصویری و شبیح سرمایه

در اینجا من مکتبی به استدلالم درباره قابلیت توضیحی ایده کثرت جوامع می‌کنم و بر رابطه استراتژیک سرمایه‌داری با ملت متمرکز می‌شوم؛ رابطه‌ای که بر فراهم کردن مبانی عروج حاکمیت مدرن توسط سرمایه‌داری مبتنی است. نشان می‌دهم که حاکمیت مدرن مبتنی بر سرمایه‌داری یک شیوه تاریخی خاص از آزادی و استقلال جمعی است که ملت را از سایر اجتماعات سیاسی تصویری متمایز می‌کند. در بخش بعدی نشان خواهم داد که دقیقاً همین وضعیت است که رویکرد درون‌محور مطالعات ناسیونالیسم قادر به شناسایی و درک آن نیست، اما آن را می‌توان از طریق چارچوب نظری توسعه‌ی ناموزون و مرکب بر مبنای پیش‌فرض هستی‌شناختی کثرت جوامع بازیافت.

من بحثم را درباره مرکزیت سرمایه‌داری نسبت به ملت از خلال یک درگیری انتقادی با اثر مشهور بندیکت اندرسون یعنی «اجتماعات تصویری» به پیش می‌برم. انتخاب اثر اندرسون در اینجا دو دلیل دارد: اول، توضیح اندرسون از ملتها و ناسیونالیسم تأثیر بی‌همتایی در مطالعات ناسیونالیسم و در سطحی گسترده‌تر علوم اجتماعی داشته است (5). دوم، تلاش برای درک ویژگی مرکب ملت در استدلال اندرسون بسیار کلیدی است چیزی که او از دواج «مدرنیسم مارکسیستی با پست‌مدرنیسم» - قبل از اینکه به صورت پذیرفته شده کنونی در بیاید، می‌نامد (Anderson 2006: 227).

اندرسون ملت را چنین تعریف می‌کند: «یک اجتماع سیاسی تصویری - تصویری هم به مثابه امر ذاتا محدود و هم ذاتا دارای حاکمیت» (Anderson 2006: 6). بخش دوم تعریف اندرسون، یعنی محدود و دارای حاکمیت، بسیار کلیدی است اما عموماً نادیده گرفته شده است. محدودیت ذاتی ملت‌ها اشاره دارد به مرزبندی فضایی ملت‌ها: هیچ ملتی «هم‌ارز بشریت نیست ... [فراسوی هر ملتی] ملت‌های دیگر وجود دارند» (Anderson 2006: 7). در واقع، به دلیل همین تحدید جغرافیایی است که ملت‌ها به خودآگاهی دیالکتیکی و وجود انضمامی از طریق خودشناسایی رابطه‌ای¹² دست می‌یابند. به عبارت دیگر، اندرسون تلویحاً فاکت کثرت جوامع را به سان امری برساننده برای ملت در نظر می‌گیرد. با این حال، وی به دلیل فقدان یک نظریه‌ی اجتماعی به لحاظ هستی‌شناختی متکثر در نشان دادن پیامدهای این وضعیت به صورت نظام‌مند ناکام می‌ماند. این امر زمانی آشکارتر می‌شود که ما به آخرین جزء بخش دوم تعریف اندرسون یعنی «حاکمیت» توجه کنیم. بر خلاف مرزبندی فضایی ملت، معنای «حاکمیت» در تعریف اندرسون از ملت واضح نیست. برای اندرسون حاکمیت بیش از هر چیز بر جایگزینی اشکال پیشامدرن و سلسله‌مراتبی مقدس و دودمانی حکومت توسط حاکمیت «ملی» دلالت دارد؛ حاکمیت ملی که توسط «دولت واجد حاکمیت مدرن»¹³ نمایندگی و اعمال می‌شود. اندرسون استدلال می‌کند «ملت‌ها رویای آزادی دارند و ... شرط و نشانه‌ی این آزادی دولت دارای حاکمیت مدرن است» (Anderson 2006: 7). با این حال یک عنصر حیاتی دیگر نیز در استدلال اندرسون وجود دارد. او می‌گوید «تمامی جوامع بزرگتر از روستاهای کهن مبتنی بر روابط رو در رو، تصویری هستند (و حتی شاید آن روستاها هم تصویری باشند) [و از این رو] اجتماعات نه بر اساس عدم اصالت/ اصالت بلکه باید بر اساس سبک و سیاقی که در تصور آن‌ها نهفته است از هم متمایز شوند» (Anderson 2006: 6). بنابراین در توضیح اندرسون تمایز تاریخی «ملت» تنها می‌تواند بر اساس آن سبک خاص تاریخی که به وسیله آن ملت خود را آزاد می‌انگارد انجام گیرد، سبکی که همانا «حاکمیت»¹⁴ است. با این حال این استدلال حاوی یک دور باطل است: ملت‌ها خود را دارای حاکمیت تصور می‌کنند زیرا آنها خودشان را آزاد نیز تصور می‌کنند و آزادی ملی به وسیله‌ی دولت دارای حاکمیت بازنمایی می‌شود.

این دور باطل تنها در صورتی رفع می‌شود و تجدد یا نبودگی ملت‌ها زمانی تدقیق می‌شود که تمایزی بین معنای حاکمیت در دو کاربرد آن در استدلال اندرسون وجود داشته باشد، یعنی میان کاربرد اول در معنای عام آزادی و کاربرد دوم در معنای «حاکمیت مدرن» به سان «روش» خاص تاریخی تصور آن آزادی. من عقیده دارم که واقعاً چنین تمایزی وجود دارد. حاکمیت در اولین کاربرد آن دارای معنای عام یک موجودیت جمعی رها از دخالت بیرونی است، یعنی آزادی یک جمع از سایر جمع‌های انسانی. در کاربرد دوم آن یعنی در قالب عبارت دو جزئی «حاکمیت مدرن»، حاکمیت به شکل خاص مدرن استقلال سیاسی به سان دولت - ملت اشاره می‌کند. این تمایز برای انسجام درونی تعریف اندرسون بسیار حیاتی است چرا که

12 . relational self-identification

13 . Sovereign State

14 . sovereignty

در غیر اینصورت دولت - شهرهای بزرگ قدیم یونان یا پادشاهی کهن اسرائیل ذکر شده در تورات نمونه‌هایی از ملت محسوب می‌شدند (Hirschi 2013: 25). این خاص بودن تاریخی جنبه‌ی حاکمیت ملت‌ها تلویحا توسط خود اندرسون تصدیق می‌شود: وی خودانگاری¹⁵ ملت به‌سان جمع دارای حاکمیت را با این واقعیت مرتبط می‌کند که مفهوم ملت در عصری زاده شد که «روشنگری و انقلاب در حال ویران کردن مشروعیت قلمرو دودمانی و سلسله‌مراتبی مقدرشده از جانب خداوند بود» (Anderson 2006: 7).

حال برگردیم به پرسش کلیدی‌ای که در نقد تعریف اندرسون از ملت پدیدار شد: چه چیزی مبنای مدرن بودن حاکمیت مدرن است؟

یک پاسخ به این پرسش به وسیله‌ی جامعه‌شناسی تاریخی مارکسیستی از خلال نقدش به برداشت غیرتاریخی از دولت توسط مکاتب غالب در این رشته فراهم شده است. این پاسخ بر پایه‌ی یک آناتومی اجتماعی - تاریخی از حکمرانی در مدرنیته‌ی سرمایه‌دارانه استوار است. در این آناتومی، حاکمیت مدرن این‌گونه تعریف می‌شود: «شکل اجتماعی دولت در جامعه‌ای که قدرت سیاسی در آن بین سپهرهای عمومی و خصوصی تقسیم می‌شود» (Rosenberg 1994: 129). خود این تقسیم‌بندی محصول شیوه‌ی خاص تولید سرمایه‌دارانه است: این تقسیم‌بندی مبتنی است بر یک تمایز نهادی بین ابعاد سیاسی و اقتصادی بازتولید اجتماعی؛ تمایزی که در تمام جوامع پیشاسرمایه‌دارانه (و پیشاملی) غایب است (7). این تمایز از خلال جدایی تولیدکنندگان مستقیم از ابزار بازتولید رخ می‌دهد؛ فرآیندی تاریخی که مارکس آن را تحت عنوان «انباشت اولیه» مورد بحث قرار می‌دهد (Marx 1990: 873-907). انباشت اولیه منجر به جابجایی اعمال مستقیم زور و یا تهدید به چنین اعمال زوری از سپهر انباشت ثروت (که اکنون ماهیتی «خصوصی-اقتصادی» یافته) به عرصه‌ی «عمومی - سیاسی» دولت می‌شود (Wood 1981). بنابراین، مارکس اصرار می‌کند که «دولت سیاسی مجرد یک پدیده مدرن است» (Marx cited in Sayer 1991: 72). همین تعریف کاملا سیاسی از دولت و حاکمیت در سرمایه‌داری است که در جهان مدرن امکان برابری حقوقی - صوری بین افراد (در سطح داخلی) و دولت - ملت‌ها (در عرصه بین‌الملل) را علیرغم ماهیت نابرابر آنها فراهم می‌کند. این وضعیت همانا حضور همزمان و تشکیل متقابل آنارشی (فقدان یک مرکز واحد قدرت) و هیرارشی (وجود سلسله مراتب قدرت) است (Rosenberg 1994).

آنچه برای بحث من بسیار مهم است این است که مارکس استدلال می‌کند روند انباشت اولیه، سوژه‌های انضمامی مناسبات اجتماعی پیشاسرمایه‌دارانه را نیز از خلال گسیختن «قید و بندهای وابستگی شخصی و تمایزات مبتنی بر خون، آموزش و ..» به‌سان «افراد انتزاعی» بازسازی می‌کند. ... «[از این رو] افراد به نظر می‌رسد مستقل می‌نمایند» (Marx 1993: 163). اما در عین حال این افراد (در ظاهر) مستقل و آزاد، از دسترسی به نیروهای مولد نیز محروم هستند. به قول مارکس «تمام محتوای زندگی واقعی آن‌ها غارت

15 . self-imagination

شده است. آنها تبدیل به **افراد انتزاعی** شده‌اند، که با این حال به واسطه‌ی همین واقعیت در موقعیتی قرار می‌گیرند که می‌توانند به‌سان فرد وارد رابطه با یکدیگر شوند» (Marx and Engels 1999: 92). یک نتیجه منطقی این استدلال این است که همین «افراد انتزاعی» هستند که سوژه‌های حاکمیت مدرن و ملیت هستند؛ دو پدیده‌ای که الزاما محصولات فرآیند پیشینی انباشت اولیه هستند.

یک بُعد سوپزکتیو نیز در این فرآیند انتزاع اجتماعی وجود دارد. روند انباشت اولیه با جدا کردن توده‌های تولیدکنندگان مستقیم از شبکه‌ی کم و بیش انضمامی مناسبات بازتولید اجتماعی پیشاسرمایه‌داری از قبل موجود – که حول و حوش اشکال گوناگونی از «اجتماع» و به میانجی آن‌ها سازمان‌دهی می‌شدند - منجر به مُثله شدن سوپزکتیو اشخاصی می‌شود که آنها را از ریشه بر می‌کند و دوباره می‌کارد. این امر ناشی از این واقعیت است که انباشت اولیه تولیدکنندگان مستقیم را به‌سان «کارگران مزدی‌ای» بازسازی می‌کند که بازتولید آنها اکنون در بازار سرمایه‌دارانه رخ می‌دهد و از خلال کالاها وساطت می‌شود. وساطت مناسبات بازتولید اجتماعی از خلال کالاها ماهیت بیناشخصی انضمامی مناسبات را کدر می‌کند. مارکس این پدیده را «فتیشیسم کالایی» می‌خواند (Marx 1990: 165). فتیشیسم کالایی شامل یک بحران هویت هستی‌شناختی در افراد است که ماهیت اجتماعی آنها به شکل فزاینده‌ای به وسیله‌ی شکل مجرد و میانجی‌گری‌شده‌ی اجتماعیت سرمایه‌دارانه در سطح تجربی نفی می‌شود. آثار این وضعیت توسط پدیده «ازخودبیگانگی» تشدید می‌شود. «از خود بیگانگی» یعنی خودبرونیت‌یابی¹⁶ ناشی از استقرار نهاد مالکیت خصوصی در ابزار تولید که خود نتیجه‌ی انباشت اولیه است. بنابراین، «هر چه کارگر بیشتر خود را در کارش بیرونیت می‌بخشد، جهان اُبزکتیو و بیگانه‌ای که او با آن همچون قطب مخالف خود مواجه می‌شود قدرتمندتر می‌شود، هر چه کارگر در زندگی درونی‌اش فقیرتر می‌شود، کمتر می‌تواند متعلق به خودش باشد» (Marx 1977: 78-79). بنابراین فتیشیسم کالایی و ازخودبیگانگی سرمایه‌دارانه‌ی همراه با آن منجر به فروپاشی اشکال اشتراکی بازتولید جمعی و در نتیجه یک بحران اجتماعیت با پیامدهای سیاسی می‌شود. احتمالاً این وضعیت مورد اشاره سیاستمدار مشهور بریتانیایی قرن نوزدهم «بنجامین دیزرائیلی» است زمانی که اظهار داشت: «ریشه خطر بزرگی که انگلستان را تهدید می‌کند نه در قوانین و نهادها بلکه در زوال ماهیت انگلستان به‌سان یک اجتماع است. بدون یک درک قوی از اجتماع، حتی بهترین قوانین و نهادها چیزی بیش از حروف مرده نیستند» (cited in Sumption 2019). بنابراین ظهور سرمایه‌داری از خلال انباشت اولیه بدین معناست که اشکال پیشاموجود هویت جمعی، ماهیت انضمامی و از پیش تعیین‌شده‌ی خود را از دست می‌دهند و باید بازسازی شوند. از این رو عجیب نیست که «آنومی» (Durkheim 1952) وضعیتی است که خاص مدرنیتیه سرمایه‌دارانه است.

علاوه بر این، انباشت اولیه و کالایی شدن قوه‌ی کار ناشی از آن، یک شکل قراردادی از استثمار ایجاد می‌کنند که به لحاظ صوری طرفین قرارداد با رضایت به انعقاد آن می‌پردازند. این وضعیت منحصر به فرد

تاریخی مستقیماً با زوال اشکال قدیم و مقدس حکمرانی مبتنی بر ادیان قدیم و تقدیرات الهی مرتبط است؛ زوالی که یک فاکتور زمینه‌ای کلیدی در توضیح اندرسون از ملت است. چرا که همان‌گونه که «سمیر امین» استدلال کرده است، ادیان قدیم نظام‌های ایدئولوژیک کلیدی‌ای بودند که از خلال آنها اشکال ابژکتیو و سلسله‌مراتبی آشکار حکمرانی و استثمار برای توده‌ها توجیه می‌شد (Amin 1989: 1-2). به عبارت دیگر، وحدت تولیدکنندگان و وسایل تولید در اشکال پیشاسرمایه‌دارانه‌ی جامعه به این معنا بود که استثمار بر مبنای یک نابرابری آشکار و کم و بیش حقوقی بین استثمارکنندگان و استثمارشوندگان استوار بود. ادیان قدیم با پی‌ریزی کردن این نابرابری بر مبنای یک نظم الهی و فراانسانی نقشی کلیدی در فراهم کردن مشروعیتی بازی کردند که این نظم‌های اجتماعی سلسله‌مراتبی صوری و تجربی برای بازتولید و دیرپایی خود به آن نیاز داشتند. بنابراین اضطراب وجودی¹⁷ ناشی از انباشت اولیه به دلیل زوال ادیان قدیم و مفاهیم ناظر بر «حکمرانی عادلانه» که این ادیان تبیین و ترویج کرده بودند، تشدید می‌شود چرا که این مفاهیم موضوعیت خود را به دلیل شکل ناشفاف و ظاهراً داوطلبانه استثمار سرمایه‌دارانه از دست می‌دهند.

تأثیر فرساینده‌ی سرمایه‌داری روی نظام باورهای قدیم دارای یک بُعد روانشناختی - جامعه‌شناختی هم هست. این بُعد مربوط به دگرگونی رادیکالی است که تولید سرمایه‌دارانه در شیوه‌های قدیمی تولید دانش ایجاد می‌کند. ماهیت رقابتی تولید سرمایه‌دارانه - که به صورت استراتژیک مبتنی بر «زمان کار انتزاعی» و انباشت «ارزش اضافی» است - مستلزم بکارگیری نظام‌مند «علم» برای کاهش «زمان کار اجتماعاً لازم» است. این فرآیند مبتنی بر یک انقلاب معرفت‌شناختی است که شامل ابزارانگاری عقلانیت در خدمت پیشینه‌سازی سود است و این خود منجر به سلطه‌ی رشدیابنده‌ی انسان بر طبیعت است (cf. Mann and Wainwright 2018). یک نتیجه دیگر این وضعیت «تقدس‌زدایی فزاینده از محتوای ناظر به رستگاری کنش انسانی»¹⁸ (Carrol 2011: 120) از خلال «خنثی‌سازی تمامی نیروهای رازآمیز غیرقابل محاسبه» است. این پدیده به نوبه خود این ایده را بدیهی جلوه می‌دهد که انسان‌ها می‌توانند «اصولاً بر هم چیز سلطه یابند». چنین چیزی از نظر «ماکس وبر» به معنای «افسون‌زدایی از جهان» است (Weber 1970: 143). بحران وجودی ناشی از این وضعیت منجر به واکنش‌هایی می‌شود که احتمالاً نیرومندترین آنها ناسیونالیسم بوده است، «یک شکل سکولار از آگاهی»، یک دین بدون خداوندگار (Greenfeld 2012: 1-2). این وضعیت مرجع ضمنی بحث اندرسون درباره «زمان تهی و همگن» است، شکل انتزاعی از زمان که «همه جا به یکسان جاری است ... و نه با از پیش تعیین‌شدگی و انجام دادن بلکه به وسیله‌ی همزمانی مشخص و توسط ساعت و تقویم اندازه‌گیری می‌شود» (Anderson 2006: 24). زمان انتزاعی بُعدی از «زمان کار اجتماعاً لازم» سرمایه‌داری است که بنا به تعریف انتزاعی است (Marx 1990: 129-130, 1019).

17 . existential angst

18 . secularisation of the soteriological significance of human action

به طور خلاصه، فروپاشی سوپرکتیو و ابژکتیو که ظهور شیوهی تولید سرمایه‌دارانه برای «اجتماع» پیش‌سرمایه‌دارانه‌ی اشخاص انضمامی (گمین‌شافت) به ارمغان آورد منجر به ایجاد «جامعه‌ی» مدرن (گزل‌شافت) افراد انتزاعی شد. تجربه‌های خشنی که در این فرآیند وجود دارند هم امکان و هم ضرورت ملت یا بهتر بگوییم تصور آن را توسط افراد انتزاعی به‌سان یک تجرید واقعی بازادغام‌کننده¹⁹ به وجود می‌آورند (Cemgil 2015)؛ تجریدی که جهان افسون‌زدایی شده را از طریق ایجاد برابری صوری، هویت جمعی، شأن فردی و سرنوشت مشترک، بازافسون می‌کند (cf. Greenfeld 2012: 2). نتایج عمومی - سیاسی این شرایط به وسیله‌ی دولت دارای حاکمیت مدرن، یعنی شکل سیاسی تاریخی متمایز ملت تجسم می‌یابد.

۴. اجتماعات تصویری و شبیح امر بین‌الملل

بخش قبلی، تعریفی سرمایه‌محور از حاکمیت مدرن به‌سان بنیاد اجتماعی - تاریخی ملت - به عنوان یک اجتماع تصویری انتزاعی - فراهم کرد. اما آیا این تز در نهایت با موارد زیادی از جنبش‌های ناسیونالیستی قدرتمند و شکل‌گیری موفق (دولت -) ملت در کشورهای که غالباً فرآیند توسعه‌ی سرمایه‌دارانه را طی نکرده‌اند و یا سطح محدودی از این فرآیند را داشته‌اند در تناقض نیست؟ همین وضعیت همان‌گونه که در بالا استدلال کرده‌ام تلاش‌های مدرنیستی در تئوریزه کردن پیوند تاریخی بین ناسیونالیسم و سرمایه‌داری را ناکام گذاشته است. فرانسه‌ی انقلابی (Shilliam 2009: 30-58)، امپراتوری عثمانی دوره‌ی متأخر (Duzgun 2018)، ایران دوره‌ی متاخر قاجار (Zia-Ebrahimi 2016:12)، عراق تحت قیمومیت (Dawisha 2003) و چین پیش‌انقلابی (Cooper 2015) تنها تعدادی از نمونه‌های مهم این وضعیت هستند.

پاسخ البته «آری» است اما تنها در حالتی که رویکرد ما به ملت و ناسیونالیسم در یک نظریه‌ی اجتماعی درون‌محور²⁰ تعبیه شود، یعنی نظریه‌ی اجتماعی‌ای که مقولات و مفاهیم بنیادی آن، همان‌گونه که در بالا گفته‌ام، از طریق انتزاع از تکامل تاریخی و به‌میانجی الگوی توسعه‌ی یک جامعه‌ی واحد صورت‌بندی شود و سپس به صورت پسینی²¹ تعمیم داده شود. برای بررسی این نکته‌ی بنیادی دوباره به توضیح بندیکت اندرسون باز می‌گردم اما این بار توضیح تجربی او از ملت را مورد بررسی قرار می‌دهم. در مسیر این بررسی ربط و مناسبت تمرکز اولیه‌ی من بر بُعد سرمایه‌دارانه‌ی ملت باید واضح‌تر شود: چرا که ادعای من این است که واژگونی عجیب و غریب در نظم تقویمی توسعه‌ی سرمایه‌دارانه و فرآیند ملت‌سازی درون جوامع معین خود نتیجه‌ی توسعه‌ی ناموزون و مرکب سرمایه‌داری انگلیسی و تأثیر میانجی‌گرانه‌ی جهانی

19 . re-integrative

20 . internalist

21 . a posteriori

و ژئوپلیتیکی آن است.

استدلال اندرسون این است که «ناسیونالیسم» و «ملت‌بودگی» در آمریکای لاتین اواخر قرن هیجدهم پدیدار شدند. آنها از ترکیب تأثیرات «سرمایه‌داری چایی» با جایگاه بینابینی²² به لحاظ سوژکتیو مقامات دورگه‌ی مستعمرات نشأت گرفتند که نتیجه‌ی «زیارت بوروکراتیک»²³ آنها بود (Anderson: 114). ویژگی‌های شغلی آنها متفاوت از مقامات امپریالیستی سفیدپوست بود، یعنی این که تربیت اداری آنها در جهان متروپل امپریالیستی به تثبیت شکلی از تحرک اجتماعی انجامید که ویژگی اصلی آن ایجاد یک نیروی «گریز از مرکز» بود. این وضعیت آنها را به صورت نظام‌مندی به سان مقاماتی دوزبانه برای اداره دولت‌های مستعمره تعیین کرد. نتیجه‌ی سیاسی این بود که آنها به صورت فزاینده‌ای دولت‌های مستعمره خود را به سان «دولت‌های ملی» می‌دیدند (Anderson 2006: 114-115). اندرسون استدلال می‌کند «ناسیونالیسم» و «ملت‌بودگی» ای که به این شکل در آمریکای لاتین شکل گرفت، متعاقبا الگویی تکثیرپذیر شد که با درجات گوناگونی از خودآگاهی قابلیت پیاده شدن در انواع گسترده‌ای از حوزه‌های اجتماعی و ترکیب با انواع گوناگونی از منظومه‌های سیاسی و ایدئولوژیک داشت» (Anderson 2006: 4).

این تز به شکل زیبایی فاکتورهای سوژکتیو و ایژکتیو را با یکدیگر ترکیب می‌کند و از این جهت بسیار جذاب است. با این حال از سه مشکل عمده رنج می‌برد: اول، استدلال اندرسون به لحاظ تجربی توسط مورخان آمریکای لاتین به چالش کشیده شده است (Miller 2006: 205; cf. Castro-Klarén and Chasteen 2003; Doyle and Van Young 2013 e.g. Bartelson 1996; Teschke 2003; cf. Sewell Jr. 2004) و به ویژه سرآغازهای انگلیسی / بریتانیایی خودآگاهی ملی و ملت وجود دارد (Beruilly 1993: 412). دوم که با مشکل اول مرتبط است، ادبیات قابل توجهی در باب سرآغازهای اروپایی حاکمیت (Colley 2014, 1986; Greenfeld 2012, 1992; Hobsbawm 1977: 5) و به ویژه سرآغازهای انگلیسی / بریتانیایی خودآگاهی ملی و ملت وجود دارد (Beruilly 1993: 412). سوم و احتمالا مهمترین آنها این است که اندرسون پیوندی انضمامی [تجربی] بین «سرمایه‌داری چایی» و حاکمیت مدرن - یعنی ویژگی تاریخی افتراقی ملت - آن‌گونه که دیدیم و خود اندرسون نیز به صورت ضمنی آن را تأیید می‌کند، قائل نیست. علاوه بر این، حتی اگر استدلال اندرسون درباره اهمیت علی سرمایه‌داری چایی را بپذیریم، منطقا احتمال این‌که مکان ظهور ملت اروپای غربی باشد بیشتر است، یعنی جایی که انقلاب چاپ در اواخر قرن پانزدهم اتفاق افتاد و نقش بسیار مهمی در عصر رنسانس، رفرمیسم، روشنگری و انقلاب علمی بازی کرد - همه‌ی چیزهایی که برای توضیح زمینه‌بنیاد اندرسون بسیار بااهمیت هستند (Anderson 2006: 36).

22 . liminality

جایگاه بینابینی (liminality) اصطلاحی است که ویکتور ترنر انسان‌شناس بریتانیایی آن را وارد مباحث جامعه‌شناختی کرد. این واژه در واقع از کلمه‌ی لاتین limen به معنای آستانه گرفته شده است. مهمترین ویژگی جایگاه بینابینی مبهم بودن است یعنی موجودات در جایگاه بینابین نه وجودی اینجایی دارند و نه آنجایی و در وضعیتی برزخی قرار گرفته‌اند. کسانی که در این جایگاه قرار می‌گیرند حامل هیچ خصوصیت متمایزکننده‌ای نیستند و در وضعیت انفعال قرار دارند و آماده دریافت ویژگی‌های جدید برای کسب جایگاهی متفاوت هستند.

23 . bureaucratic pilgrimage

مفهوم «زیارت بوروکراتیک» در نظریه ملت بندیکت اندرسون اشاره به شکل‌گیری آگاهی ملی در کارکنان دورگه شاغل در مستعمرات آمریکایی اسپانیا است که از جایگاه بینابینی‌شان در هرم قدرت استعماری نشأت می‌گرفت.

مشکل البته با این واقعیت دو چندان می‌شود که سرمایه‌داری چاپ آشکارا مفهومی را بازنمایی می‌کند که تابعی از نظریه‌ی مارکسیستی سرمایه‌داری است. اهمیت پیشینی سرمایه‌داری در ظهور ملت که در بخش قبلی بحث شد، در توضیح اندرسون نابسند است (Harootunian 1999: 140).

چگونه باید چشم‌پوشی از «سرمایه‌داری در معنای یک کلیت اجتماعی» یا در معنای مورد استفاده مارکس و انگلس در «ایدئولوژی آلمانی» یعنی «سرمایه‌داری به‌سان شیوه‌ای از زندگی» (Marx and Engels 1999: 37) را در توضیح اندرسون از ناسیونالیسم توضیح داد؟

یکی از دلایل احتمالاً درک تیزبینانه‌ی اندرسون از ظهور حساسیت فکری پسااستعماری بود که تا حدودی در نتیجه‌ی مشکلات تقلیل‌گرایی اقتصادی در نظریات ماتریالیستی - ابژکتیویستی ناسیونالیسم ایجاد شده بود. با این حال مایلم بگویم دلیل عمیق‌تری برای چشم‌پوشی اندرسون از سرمایه‌داری به‌سان یک تمامیت اجتماعی - ارتباطمند وجود دارد. اگر اندرسون بحث خود را درباره مرکزیت حاکمیت مدرن برای تشکیل ملت از خلال سرمایه‌داری دنبال می‌کرد و سرمایه‌داری را در مرکز بحث خود قرار می‌داد می‌بایست از انگلستان یعنی خاستگاه سرمایه‌داری آغاز می‌کرد. اما سرمایه‌داری انگلیسی همان‌گونه که پری اندرسون (1964) و تام نایرن²⁴ (1977) استدلال کرده‌اند، شامل ترکیب خاصی از ویژگی‌های آریستوکراتیک، بورژوازی و مونارشیک بود که به شکل خاصی **غیر قابل تکثیر بود** و در نتیجه نمی‌توانست نسخه‌برداری شود. این مشکل اما درباره «سرمایه‌داری چاپ» موضوعیت ندارد، چون سرمایه‌داری چاپ به‌سان یک شکل تکنولوژیک می‌تواند توسط هر جامعه‌ای اقتباس شود و مورد اقتباس قرار بگیرد. بنابراین، سؤال این نیست که آیا سرمایه‌داری علت پیدایش ملت است یا نه؛ بلکه برعکس پرسش این است که چرا دولت مبتنی بر حاکمیت مدرن، («سنجه²⁵ و نشانه‌ی آزادی ملت» در توضیح اندرسون) که توسط سرمایه‌داری انگلیسی ایجاد شد، چنین شکل خاص و غیرقابل تکراری به خود گرفت، طوری که شایستگی لازم برای تبدیل شدن به یک مرجع تجربی برای توضیح نظری عام اندرسون درباره ملت را احراز نمی‌کند؟

من استدلال می‌کنم که پاسخ به این پرسش در ویژگی‌های خاص تاریخی توسعه‌ی ناموزون و مرکب انگلستان قرار دارد. سرنخ‌هایی بسیار مهم برای این بحث را می‌توان در توضیح «تام نایرن» از ویژگی‌های خاص انقلاب بورژوازی انگلستان یافت. وی استدلال می‌کند «هویت» شرط لازم ناسیونالیسم است. اما شرط **کافی** و کاتالیزور آن ظهور «مردم»²⁶ به‌سان یک سوژه‌ی تاریخی است. با این حال، انقلاب بورژوازی انگلیس طبق گفته نایرن، به صورت پارادوکسیکالی هم تولیدکننده اصلی «مردم» به‌سان سوژه از خلال «غسل تعمید سیاسی توده‌ها»²⁷ بود و هم سرکوب‌کننده‌ی «اثرات اسطوره‌ای جانبی»²⁸ آن (Nairn 1977: 246, 41) از خلال یک نظم بورژوازی بود که همزمان هم حاوی عنصر سیاست مبتنی بر نمایندگی بود و

24 . Tom Nairn

25 . gage

26 . The People

27 . political baptism of the masses

28 . mythic side-effects

هم یک وجه پر قدرت اشرافی داشت. از این رو شکل نهادی حاکمیت مدرنی که انقلاب بورژوازی انگلستان ایجاد کرد و همگرایی ملی‌ای که نتیجه‌ی آن بود متمایز از فرانسه‌ی انقلابی بود که خود به واسطه‌ی رقابت ژئوپلیتیک با بریتانیای سرمایه‌داری پدیدار شد. انقلاب فرانسه شکل الگوواری از دولت جمهوری‌خواه ایجاد کرد و «بیانیه‌ی حقوق بشر انسان و شهروند» را منتشر کرد که بند سوم آن علنا برای اولین بار بیان می‌کند که «بنیاد هر حاکمیتی در نهاد ملت است»⁽⁹⁾. به همین دلیل است که انقلاب بورژوازی انگلستان در مقایسه با فرانسه «ناکامل» یا «کمتر خالص» به نظر می‌رسد (Anderson 1964: 28-31).

ویژگی‌های خاص ملت‌سازی انگلستان و صورت‌بندی خاص حاکمیت مدرن آن محصولات فرآیند وسیع‌تری از توسعه‌ی ناموزون و مرکب است که انقلاب بورژوازی انگلیس در بستر و از خلال آن رخ داد. جنبه‌ی کلیدی این فرآیند این واقعیت بود که توسعه‌ی سیستمی سرمایه‌داری ابتدا در انگلستان اتفاق افتاد. این امر باعث ایجاد «منطق اولویت» (Naim 1977: 14) و یا به تعبیر «لیندا کولی» (1986: 97) «زودرس»²⁹ بودن همگرایی ملی انگلیسی» شد. آنچه در این رابطه اهمیت اساسی دارد این است که وجه کلیدی پروژه‌های ناسیونالیستی بعدی، یعنی نیاز به بسیج انبوه منابع انسانی پیش‌سرمایه‌دارانه یعنی «مردم» در پاسخ به فشارهای ژئوپلیتیک، برای دولت انگلستان / بریتانیا پیش نیامد (cf. Davidson 2000). ظهور سرمایه‌داری، دولت انگلستان - و بعدا بریتانیا - را قادر ساخت «ظرفیت بی‌نظیری برای بسیج نیرو، وضع مالیات، فتح سرزمینی در خارج و حفظ ثبات در داخل» داشته باشد (Colley 1986: 106). بنابراین آن نوع از ناسیونالیسم قومی که ویژگی ناسیونالیسم عصر کلاسیک در اروپای قرون نوزدهم بود برای بریتانیا ضرورتی ساختاری محسوب نمی‌شد.

یک دلیل بسیار مهم دیگر نیز برای این که چرا حاکمیت سرمایه‌دارانه‌ی انگلستان «مردم» را به «ملت» تبدیل نکرد وجود دارد. این دلیل ماهیت امپریالیستی دولت بریتانیا بود. چپاول مستعمرات توسط انگلستان، یعنی جنبه‌ی کلیدی توسعه‌ی مرکب آن، دائما نیاز به تکمیل انقلاب بورژوازی‌اش در متروپل را هم از لحاظ سیاسی و هم اقتصادی به تعویق می‌انداخت. سرمایه‌داری بریتانیا «به لحاظ عملی تا اواسط قرن بیستم با مشکل توسعه‌ای مواجه نشد» (Naim 1977: 42). بحران‌های داخلی انباشت و رقابت در مستعمرات حل و فصل می‌شد. به همین ترتیب «باروت عظیم عقلانی‌سازی انقلاب بورژوازی انگلیس در خارج از مرزها منفجر شد. میراث اقتصادی قاطع جامعه‌ی مشترک‌المنافع [به رهبری بریتانیا]، امپریالیسم بود (قوانین تجارت دریایی، جنگ‌های هلند و اسپانیا، تصرف جامائیکا و ...)» (Anderson 1964: 29). این مکانیسم حتی بعد از پایان استعمار رسمی به دلیل توانایی بریتانیا در ایجاد یک شبکه مالی جهانی و قرار دادن خود در مرکز این شبکه همچنان پابرجا بود (Naim 1977: 32).

شکل امپریالیستی دولت بریتانیا، تکثیرناپذیری³⁰ حاکمیت مدرن آن، یعنی همانا شکل سیاسی ملت به‌سان

29 . precocity

30 . non- modularity

یک پدیده مدرن را به یک شیوه بسیار مهم دیگر نیز صورت‌بندی کرد. امپراتوری بریتانیا هم شامل اجزای داخلی (استعمار ولز و ایرلند و اتحاد با اسکاتلند) و هم اجزای خارجی (فتح استعماری نیمکره‌ی غربی و بعداً هندوستان و آسیای شرقی) بود (Kumar 2000: 588). ویژگی متنوع و چندگانه‌ی قومی - فرهنگی این واحد سیاسی امپریالیستی در مرکز آن، یعنی در متروپل، از اثرات زیان‌بخش مفصل‌بندی آشکار ناسیونالیسم انگلیسی و یا هر شکلی از ناسیونالیسم تک‌سویه ممانعت کرد، چرا که این امر می‌توانست منجر به ایجاد مقاومت بسیار پرهزینه از جانب دیگر اجزای غیر انگلیسی تشکیل دهنده‌ی این دولت امپریالیستی و متعاقب آن برخورد با آنها شود. منطق این ممانعت به لحاظ سیاسی به وسیله‌ی سلطه‌ی دوفاکتوی انگلیس هم بر پادشاهی متحده و هم امپراتوری بریتانیا تقویت شد. در نتیجه به جای یک ملت واحد و مبتنی بر یک قوم مشخص، مرجع اولیه‌ی هویت جمعی مدرن انگلیس و بعداً بریتانیا پدیده‌های فراملی و فراقومی انتزاعی‌تری بودند: «مأموریت تمدنی»، «مسئولیت انسان سفید» و وفاداری به نهادها و نه مردم (Kumar 2000: 580, 591, 589). این «ناسیونالیسم تبلیغی»³¹ یا «ناسیونالیسم امپریالیستی» مبتنی بر شکلی از خودآگاهی ملی بود که در آن انگلیسی مسلط معنای خاصی از خود و سرنوشت خود درک می‌کرد که بنا به آن هویت قومی کوچک جلوه داده می‌شد و در عین حال نقش مأموریت سیاسی - توسعه‌ای فراملی مورد تأکید قرار می‌گرفت (Kumar 2003: 30 and *passim*, 2000: 579-580). از این دیدگاه قدرت گرفتن معاصر ناسیونالیسم انگلیسی قومی - نژادی که در برگزیت به حد اعلا‌ی خود رسید را می‌توان به‌سان نتیجه‌ی انباشتی روند طولانی از بین رفتن برتری صنعتی بریتانیا و زوال امپراطوری‌اش قلمداد کرد.

بنابراین نه تنها شکل نهادی حاکمیت بریتانیا بلکه حتی مفصل‌بندی هویت ملی و نیز مکانیسم‌های همگرایی ملی آن نیز تکثیرناپذیر بود. از این رو به‌طور کلی، ترکیب تقدم زمانی بریتانیا در توسعه‌ی سیستمی سرمایه‌داری با یک دولت امپریالیستی ترکیبی بود که صورت‌بندی منحصربه‌فرد و تکثیرناپذیر حاکمیت سرمایه‌دارانه‌ی بریتانیا و حاکمیت ملی غیرقومی آن را شالوده‌گذاری کرد؛ وضعیتی که از شیوه‌ی بررسی تاریخی و مفهوم‌سازی درون‌محور می‌گریزد (e.g. Kohn 1944) اما می‌تواند از منظر توسعه‌ی ناموزون و مرکب و نیز فرض تکثر جوامع تئوریزه شود.

در عین حال، صورت‌بندی منحصربه‌فرد و تکثیرناپذیر حاکمیت و ناسیونالیسم مدرن بریتانیا خطر مهلکی برای جوامع غیرسرمایه‌دارانه، که معاصرش بودند، ایجاد کرد. این جوامع بر خلاف انگلستان فاقد منابع کیفی متمایز قدرت مادی‌ای بودند که سرمایه‌داری صنعتی - امپریالیستی به بریتانیا اعطا کرده بود. در نتیجه آنها مجبور بودند جمعیت‌های پیشاموجود خود را به شکلی استراتژیک و متمرکز بسیج و سازماندهی کنند تا در برابر فشار ژئوپلیتیک بریتانیای سرمایه‌داری مقاومت کنند. قانون سربازگیری اجباری **قانون مدنی** در فرانسه‌ی انقلابی مصادیق بسیار مهمی از این وضعیت هستند. از این رو ظهور سرمایه‌داری

31 . missionary nationalism

و واحد جامعه‌شناختی آن یعنی فرد انتزاعی در انگلستان در میان رقبای ژئوپلیتیک به ویژه فرانسه، منجر به عروج «کلکتیوهای غیرشخصی»³² ملت‌های قومی - فرهنگی به‌سان جایگزین‌های اولیه‌ی فرآیند انباشت اولیه شد. انباشت اولیه پس از این روند و به صورت فرآیندی از بالا به پایین و تحت هدایت دولت انجام گرفت؛ روندی که برعکس آن چیزی بود که در بریتانیا رخ داده بود (Shilliam 2009: 30-58). یکپارچگی آلمان و ظهور جنبش‌های ناسیونالیستی در سراسر اروپا در قرن نوزدهم، دوران احیای میجی در ژاپن، اصلاحات قانون اساسی در امپراتوری عثمانی متأخر و انقلاب مشروطه در ایران دوران قاجار، انقلاب چین در سال ۱۹۱۱ و ناسیونالیسم پان‌عربی نمونه‌های مختلفی از این فرآیند بنیادین ناسیونالیسم تدافعی و دولت - ملت‌سازی تدافعی هستند.

دگرگونی توسعه‌ای موجود در این فرآیند بیش از آن چیزی‌ست که پویایی‌های عقلانی‌سازی ایده دولت‌سازی جنگ‌محور چارلز تیلی تبیین می‌کند (Tilly 1975). نتیجه این بود که **بعد از مورد پیشاهنگ انگلستان، ناسیونالیسم ملت را بدون سرمایه‌داری شکل داد**. بنابراین در سطح جوامع منفرد، این ناسیونالیسم بود که فرآیند توسعه‌ی سرمایه‌داری را فرا - تعیین³³ بخشید؛ اما در سطح بین‌الملل خود این فرآیند (یعنی فرا - تعیین بخشی سرمایه‌داری توسط ناسیونالیسم) از سوی سرمایه‌داری انگلستان/ بریتانیا فرا - تعیین یافت. بنابراین به‌صورت کاملاً منطقی جوامع «دیرآمده»³⁴ نمی‌توانستند امتیاز «منطق اولویت» (در توسعه‌ی سیستمی سرمایه‌داری) انگلستان را داشته باشند و در نتیجه مورد انگلستان را که توسعه‌ی سرمایه‌داری پیش از ملت‌سازی در آن رخ داده بود تکرار نکردند (I1). در عوض فرانسه به‌عنوان اولین جامعه‌ی غیرسرمایه‌دارانه که درگیر رقابت ژئوپلیتیک با بریتانیای سرمایه‌دارانه بود، دولت - ملت را از خلال تقلید گزینشی از اشکال نهادی حاکمیت مدرن بریتانیا ایجاد کرد و دقیقاً به این دلیل که در این فرآیند عناصر خاص و منحصر به فرد توسعه‌ی ترکیبی بریتانیا کنار گذاشته شدند، الگوی دولت - ملت فرانسه قابلیت تکثیرپذیری و نسخه‌برداری در تاریخ متعاقب را یافت (Nairn 1977: Ch. 1).

این وضعیت پیچیده ویژگی‌های قدیمی و منحصر به فرد ملت‌های مختلف را توضیح می‌دهد: حاکمیت مدرن آنها - به سان یک واقعیت یا مطالبه - مدرن و انتزاعی است و در نهایت ریشه در سرمایه‌داری‌ای دارد که در داخل کشورهای مورد نظر ناموجود بود اما در بیرون وجود داشت و از خلال فشارها و تهدیدهای ژئوپلیتیک تجربه شد؛ با این حال سوژه‌ی جمعی بلافصل این حاکمیت، افراد انتزاعی سرمایه‌داری نبود بلکه یک اجتماع تصویری به لحاظ هویتی تک‌سویه بود که از خلال اجبار آغشته به خشونت و بر اساس یک قومیت یا فرهنگ خاص، که طبیعتاً در هر موردی متفاوت بود، برساخته شده بود و از این رو به شکلی ساختاری سیاسی شده بود. در بافت‌های چندفرهنگی (یعنی اکثر جهان) این امر به خودی خود به معنی شکل‌گیری «اقلیت‌های» حاشیه‌ای شده بود؛ اقلیت‌های حاشیه‌شده‌ای که به دلیل عدم دریافت خودمختاری

32 . impersonal collectives

33 . over-determined

34 . late-comer

محتوایی و واقعی پروژه‌های تقلیدی استقلال طلبانه یا الحاق‌گرایانه³⁵ ناسیونالیستی خود را آغاز کردند (cf. Hobsbawm 1977: 16-17). نکته اساسی این است که پیش‌فرض ضروری این فرآیند کثرت جوامع و ترکیب فرآیندهای متفاوت توسعه‌ای درون آن بود.

۵. نتیجه‌گیری

مطالعات ناسیونالیسم و به صورت عام‌تر علوم اجتماعی، هنوز ویژگی ژانوس‌وار ملت یعنی ماهیت همزمان نو و کهن ملت را به صورت بسنده‌ای تئوریزه نکرده‌اند. علت ریشه‌ای این ناکامی، هستی‌شناسی اجتماعی تکینی است که شیوه‌های تحلیل و توضیح درون‌محور ایجاد می‌کند، تحلیل‌هایی که قادر نیستند ماهیت ذاتا تعاملی فرآیند ملت‌سازی و ناسیونالیسم را فراچنگ آورند. این مقاله راه‌حلی برای خروج از این بن‌بست نظری ترسیم کرده است. این راه حل مبتنی‌ست بر بازشناسی هستی‌شناختانه‌ی واقعیت تکثر جوامع و عملیاتی کردن پیامدهای آن - یعنی برهم‌کنشی، ترکیب، و تغییر دیالکتیکی - از طریق نظریه‌ی «توسعه‌ی ناموزون و مرکب». بر این مبنا این نوشته مفهوم‌پردازی بدیلی از ملت به‌سان یک اجتماع انتزاعی را پیش نهاده است که خاص‌بودگی تاریخی آن ناشی از شکل سیاسی حاکمیت سرمایه‌دارانه است. بر این اساس ملت به‌سان پدیده‌ای دارای حیات دوگانه درک می‌شود. اول ملت در انگلستان / بریتانیا به‌سان پاسخی افسون‌زا نسبت به افسون‌زدایی سرمایه‌داری امپریالیستی پدیدار شد، اما حدوث آن در بطن و با میانجی‌گیری وضعیت هستی‌شناختانه تکثر جوامع، از امکان کپی‌برداری تام و تمام آن در جاهای دیگر پیشگیری کرد. این پیشگیری از طریق وارونه‌سازی مراحل کلیدی صورت‌بندی اولیه‌ی آن در بریتانیا صورت گرفت. **درون** جوامع دیرآمده، یعنی جوامع بعد از انگلستان / بریتانیا، ناسیونالیسم ملت را قبل از سرمایه‌داری شکل داد و سرمایه‌داری به صورت ژئوپلیتیک این فرآیند را از **بیرون** متعین ساخت.

این وضعیت بدین معنا بود که چارچوب نهادی حاکمیت ملی پیش از توسعه‌ی داخلی سرمایه‌داری ایجاد شد، یعنی در غیاب محتوای جامعه‌شناختی فرد انتزاعی. ناسیونالیسم فرآیندهای تمرکززایی و عقلانیت‌بخشی را که، ابزارهایی حیاتی برای حفظ یا بازکسب استقلال سیاسی جوامع غیرسرمایه‌دارانه بود، تسهیل کرد. این پاسخ‌های با تاخیر با اقتباس‌گزینشی اشکال نهادی حاکمیت مدرن بریتانیا محقق شدند و پیش رفتند و ویژگی‌های خاص توسعه‌ی ترکیبی آن در بریتانیا را کنار گذاشتند. این موضوع منجر به مفصل‌بندی برنامه‌ای و انتزاعی حاکمیت ملی شد که بر خلاف مورد انگلستان / بریتانیا قابل تکثیر و انتقال‌یابی به زمینه‌های مختلف از طریق ایجنت‌های مختلف بود. فرانسه‌ی انقلابی، اولین کشوری که در برهم‌کنشی با انگلستان سرمایه‌دارانه خود را به لحاظ داخلی بازسازماندهی کرد، نمونه‌ی الگوواری از این فرآیند است. جمهوری فرانسه ناشی از این فرآیند از طریق مدل ژاکوبینیستی‌اش این نسخه‌ی تشکیل ملت/ملی‌گرایی را به سراسر جهان گسترش داد (cf. Duzgun 2018).

به صورت خلاصه، در انگلستان ظهور سرمایه‌داری قبل از ملت بدین معنا بود که ملت‌سازی شامل یکپارچه کردن ایدئولوژیک جمعیت‌هایی بود که فی‌الحال به دلیل انباشت اولیه به افراد انتزاعی تجزیه شده بودند. در جوامع غیرسرمایه‌داری که مستقیم یا غیرمستقیم فشار سرمایه‌داری انگلیسی را تجربه کرده بودند، این ناسیونالیسم بود و نه سرمایه‌داری، که ملت را به‌سان یکپارچه‌سازی سیاسی - ایدئولوژیک افراد فی‌الحال انضمامی شکل داد؛ فرآیندی که از طریق آن برساخت خشن یک هویت «ملی» از طریق یک قومیت یا زبان «خاص» محتمل‌ترین و از این رو متعارف‌ترین مسیر بود (cf. Dirlik 2002: 436; Soleimani & Mohammadpour 2019). در جوامعی که این وضعیت را تجربه کردند مانند فرانسه، چین، ترکیه، ایران و عراق، در ابتدا گسستی بین مفصل‌بندی سیاسی - ایدئولوژیک سرمایه‌دارانه‌ی ملت (حاکمیت ملی) و سازمان اجتماعی - اقتصادی غیرسرمایه‌دارانه‌ی کشور وجود داشت. اما در سطح بین‌الملل پیوندی علی - برسازنده بین ملت‌بودگی و سرمایه‌داری وجود داشت. این شرایط این‌همانی صوری ملت‌ها (آنارشی) و تفاوت ماهوی (هیرارشی) آنها در عرصه بین‌الملل را شالوده‌گذاری می‌کند. این موضوع همچنین توانایی و سخت‌جانی ناسیونالیسم در عصر سرمایه‌داری را نشان می‌دهد. بنابراین مسئله‌ی کلیدی در معمای ماهیت ژانوس‌وار ملت این واقعیت است که ملت ذاتاً در برساخت تاریخی خود تعاملی‌ست. ملت مولود انکسار توسعه‌ی سرمایه‌دارانه از خلال پیامدهای وضعیت هستی‌شناختانه تكثر جوامع است.

* * *

یادداشت‌ها

۱. از «کریم کوبرت» که برای اولین بار چند سال پیش علاقه‌ی انتقادی به اثر اندرسون را در من برانگیخت بسیار سپاسگزارم. همچنین تمایل دارم از شرکت‌کنندگان در کارگاه اروپایی مطالعات بین‌الملل که توسط EISA در سال 2018 در باب موضوع «کثرت» برگزار شد تشکر نمایم. از «ارن دوزگون»، «فتانه فراهانی»، «باته یان»، «مازیار سمیعی» و «یان سلبی» به‌دلیل بازخوردهای ارزشمند آنها از نسخه‌ی اولیه‌ی این مقاله سپاسگزارم. همچنین به‌طور ویژه از «جاستین روزنبرگ» و «یاووز توپلوغلو» که به من در نوشتن این مقاله از خلال مباحثات پرثمر کمک کردند و نیز به‌دلیل بازخوردهای مفصل از نسخه‌ی اولیه‌ی این مقاله سپاسگزارم. از دو داور ناشناس که این مقاله را بازخوانی کردند و توضیحات ارزشمندی نوشتند نیز تشکر می‌کنم.

۲. همچنین نگاه کنید به سایر مباحثات موجود در شماره ویژه مجله «مداخلات: ژورنال بین‌المللی مطالعات پسااستعماری» (سال ۲۱، شماره ۵) با عنوان «گریز از ملت؟ تصورات ضداستعماری و ترتیبات پسااستعماری».

۳. حاکمیت سرمایه‌دارانه و شکل امپریالیستی دولت بریتانیا برای بحث من درباره ملت بسیار مرکزی است

و از آنجا که تحکیم سیاسی سرمایه‌داری انگلیسی حدوداً همزمان با تصویب قوانین مربوط به اتحاد بریتانیا و انگلستان در سال ۱۷۰۷ صورت پذیرفت مرجع «انگلستان» و «بریتانیا» در این مقاله یکسان تلقی شده‌اند.

4. Rosenberg 2013, 2006; Matin 2013, 2007.

برای مراجعه به منابع دست اول و دوم بیشتری درباره «توسعه‌ی ناموزون و مرکب» به وبسایت زیر مراجعه کنید:

www.unevenandcombined.com

برای نقدی مهم در این باب مراجعه کنید به Teschke 2014; Ashman 2006

۵. کتاب **اجتماعات تصویری** بندیکت اندرسون به غیر از ترجمه‌هایی که به بیش از 30 زبان در دسترس بود، بیش از نیم میلیون نسخه در جهان فروش داشت (Breuilly et. al. 2016: 626). از «یاووز توپلوغلو» به دلیل این رفرنس سپاسگذارم.

۶. کلیدی بودن حاکمیت برای ملت و ناسیونالیسم چه به صورت حق بازشناسی متقابل و چه به صورت رویه‌ی واقعی و بالفعل ملت شدن، توسط متفکران کلیدی دیگری نیز مورد تأکید قرار گرفته است که عبارتند از:

e.g. Beruilly 1993: 2; Gellner 1983: 1; Greenfeld 2012: 1-2; Hobsbawm 2000: 9-10.

۷. در اینجا من از واژه‌های «پیشاسرمایه‌دارانه» و «پیشاملی» در معنایی خطی – تاریخی استفاده نمی‌کنم؛ بلکه مراد من معنای رابطه‌ای – تحلیلی آنهاست.

۸. از «یاووز توپلوغلو» به خاطر این منابع تشکر می‌کنم.

۹. کتابخانه‌ی دیجیتال اسناد:

http://avalon.law.yale.edu/18th_century/rightsof.asp [accessed 23/09/2018]

۱۰. شرایط مشابهی در دولت‌هایی وجود داشت که از استعمارگرایی مهاجرتی (شکلی از استعمارگرایی که جمعیت جدیدی را جایگزین جمعیت ساکن آن مناطق می‌کند) بریتانیا پدیدار شدند؛ از قبیل ایالات متحده آمریکا که «ناسیونالیسم مبتنی بر قانون اساسی» و «استثنای آمریکایی» شکل‌های نهادی و ایدئولوژیک ملت را بر می‌سازند.

۱۱. این وضعیت همچنین گرایش ناسیونالیسم اولیه به دولت – ملت‌های «بادوام» به جای صرف دولت – ملت را توضیح می‌دهد (Hobsbawm 1977: 5).

* * *

Bibliography

Amin, S. (1989): *Eurocentrism* (London: Zed Books).

Anderson, B. (2006) *Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of*

- Nationalism* (London: Verso, Revised Edition).
- Anderson, B. (1996) 'Introduction', in Gopal Balakrishnan (ed.) *Mapping the Nation* (London: Verso), pp. 1-16.
- Anderson, P. (1964) 'Origins of Present Crisis', *New Left Review*, 1(23): 26-53.
- Ashman, S. (2006) 'Capitalism, Uneven and Combined Development and the Transhistoric', *Cambridge Review of International Affairs*, 22(1): 29-46.
- Bartelson, J. (1996) *A Genealogy of Sovereignty* (Cambridge: Cambridge University Press).
- Bloch, E. and Ritter, M. (1977) 'Nonsynchronism and the Obligation to Its Dialectics', *New German Critique*, 11: 22-38.
- Braudel, F. (1980) *On History* (Chicago: The University of Chicago Press).
- Breuilly, J. and et al. (2016) 'Benedict Anderson's Imagined Communities: A Symposium', *Nations and Nationalism*, 22(4): 625-59.
- Breuilly, J. (1993) *Nationalism and the State*, second edition (Manchester: Manchester University Press).
- Buchanan, Ruth and Pahuja, Sundhya (2008) 'Law, Nation, and (Imagined) International Community', in Revathi Krishnaswamy and John C. Hawley (eds.) *The postcolonial and the Global* (University of Minnesota Press) pp. 261-274.
- Burawoy, M. (1989) 'Two methods in search of science: Skocpol versus Trotsky', *Theory and Society*, 18(6): 759-805.
- Campbell, D. (1998) *Writing Security: United States Foreign Policy and the Politics of Identity*, revised edition (Manchester: Manchester University Press).
- Chatterjee, P. (1993) *Nationalist Thought and the Colonial World: A Derivative Discourse* (Minneapolis: University of Minnesota Press).
- Cemgil, C. M. (2015) *Dialectic of Foreign Policy and International Relations: A Social Theory of A Disciplinary Gap* (University of Sussex: unpublished doctoral thesis).
- Chernilo, D. (2006) 'Social Theory's Methodological Nationalism: Myth and Reality', *European Journal of Social Theory*, 9(1): 5-22
- Chatterjee, P. (1993) *The Nation and Its Fragments: Colonial and Postcolonial Histories* (Princeton: Princeton University Press).
- Colley, L. (2014) *Britons: Forging the Nation, 1707-1837* (New Haven and London: Yale University Press).
- Colley, L. (1986) 'Whose Nation? Class and National Consciousness in Britain 1750-1830', *Past & Present* 113: 97-117.
- Cooper, L. (2015) 'The International Relations of the 'Imagined Community': Explaining the Late Nineteenth-Century Genesis of the Chinese Nation', *Review of International Studies*, 41: 477-501.
- Cox, R. (1987) *Production, Power, and World Order: Social Forces in the Making of History* (New York: Columbia University Press).
- Davidson, N. (2000) *The Origins of Scottish Nationhood* (London: Pluto).
- Dawish, A. (2003) *Arab Nationalism in the Twentieth Century: From Triumph to Despair* (Princeton: Princeton University Press).
- Dirlik, A. (2002) 'Rethinking Colonialism: Globalization, Postcolonialism, and the Nation', *Interventions: International Journal of Postcolonial Studies*, 4 (3): 428-448.
- Doyle, D. H. and Van Young, E. (2013) 'Independence and Nationalism in the Americas', in Doyle, M. (1997) *Ways of War and Peace* (New York and London: W. W. Norton & Company).
- Durkheim, E. (1952) *Suicide: A Study in Sociology* (London: Routledge).
- Duzgun, E. (2018) 'Capitalism, Jacobinism and International Relations: Re-interpreting the Ottoman Path to Modernity', *Review of International Studies*, 44 (2): 252-278.
- Gellner, E. (1983) *Nations and Nationalism* (Oxford: Blackwell).
- Gerrits, André (2016) *Nationalism in Europe since 1945* (London: Palgrave).
- Goode, J. P. and Stroup, D. R. (2015) 'Everyday Nationalism: Constructivism for the Masses', *Social Science Quarterly*, 96 (3): 1-23.

- Goswami, M. (2002) 'Rethinking the Modular Nation Form: Toward a Sociohistorical Conception of Nationalism', *Comparative Studies in Society and History*, 44(4): 770-799.
- Fanon, F. (2004) *The Wretched of the Earth* (New York: Grove Press).
- Greenfeld, L. (2012) 'Nationalism', in George Ritzer (ed.) *The Wiley-Blackwell Encyclopaedia of Globalization*, DOI: 10.1002/9780470670590.wbeog415, pp. 1-4.
- Greenfeld, L. (1992) *Nationalism: Five Roads to Modernity* (Cambridge Mass.: Harvard University Press).
- Grovogui, S. (1996) *Sovereigns, Quasi-Sovereigns, and Africans: Race and Self-Determination in International Law* (Minneapolis: University of Minnesota Press).
- Harootunian, H. D. (1999) 'Ghostly comparisons: Anderson's telescope', *Diacritics*, 29(4): 135-49.
- Hirschi, C. (2013) *The Origins of Nationalism: An Alternative History from Ancient Rome to Early Modern Germany* (Cambridge: Cambridge University Press).
- Hobsbawm, E. (2000) *Nations and Nationalism since 1780: Programme, Myth, Reality* (Cambridge: Cambridge University Press).
- Hobsbawm, E. (1977) 'Some Reflections on the Break-Up of Britain', *New Left Review*, 1(105): 3-23.
- James, P. (1996) *Nation Formation: Towards A Theory of Abstract Community* (London: Sage).
- Kohn, H. (1944) *The Idea of Nationalism: A Study in its Origins and Background* (New York: Macmillan).
- Keohane, R. (1984) *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy* (Princeton: Princeton University Press).
- Keohane, R. and Nye, J. (1977) *Power and Interdependence: World Politics in Transition* (Boston and Toronto: Little, Brown and Company).
- Khatib, S. (2012) 'The Time of Capital and the Messianicity of Time: Marx with Benjamin', *Social and Political Thought*, 20: 46-69.
- Kumar, K. (2003) *The Making of English National Identity* (Cambridge: Cambridge University Press).
- Kumar, K. (2000) 'Nation and Empire: English and British National Identity in Comparative Perspective', *Theory and Society*, 29: 575-608.
- Lomnitz, C. (2001) 'Nationalism as A Practical System: Benedict Anderson's Theory of Nationalism from the Vantage Point of Spanish America', in Miguel Angel Centeno and Fernando López-Alves (eds.) *The Other Mirror: Grand Theory Through the Lens of Latin America* (New Jersey: Princeton University Press).
- Lyons, S. (2014) 'The Disenchantment/Re-Enchantment of The World: Aesthetics, Secularization, and the Gods of Greece From Friedrich Schiller to Walter Pater', *The Modern Language Review*, 109 (4): 873-895
- Mann, G. and Wainwright, J. (2018) *Climate Leviathan: A Political Theory of Our Planetary Future* (London: Verso).
- Marx, K. (1993) *Grundrisse* (London: Penguin).
- Marx, K. (1990) *Capital*, Vol. 1 (London: Penguin).
- Marx, K. (1977) 'Economic and Philosophical Manuscripts', in David McLellan (ed.), *Karl Marx: Selected Writings* (Oxford: Oxford University Press), pp. 75-112.
- Marx, K. and Engels, F. (1999) *The German Ideology* (London: Lawrence & Wishart).
- Matin, K. (2013a) *Recasting Iranian Modernity: International Relations and Social Change* (London: Routledge).
- Matin, K. (2013b) 'Redeeming the Universal: Postcolonialism and the Inner Life of Eurocentrism', *European Journal of International Relations*, 19 (2): 353-377.
- McMichael, P. (2000) World-systems analysis, globalization, and incorporated comparison, *Journal of World-Systems Research*, 3: 68-99.
- Miller, N. (2006) 'The Historiography of Nationalism and National Identity in Latin America', *Nations and Nationalism* 12(2): 201-21.

- Mills, C. W. (2000) *The Sociological Imagination* (New York: Oxford University Press).
- Morgenthau, H. (1948) *Politics Among Nations: Struggle for Power and Peace* (New York: Alfred A. Knopf).
- Mulholland, J., Montagna, N. and Sanders-McDonagh, E. (eds) (2018) *Gendering Nationalism: Intersections of Nation, Gender and Sexuality* (London: Palgrave)
- Nagel, J. (2003) *Race, Ethnicity and Sexuality: Intimate Intersections, Forbidden Frontiers* (New York: Oxford University Press).
- Nagel, J. (1998) 'Masculinity and Nationalism: Gender and Sexuality in the Making of Nations', *Ethnic and Racial Studies*, 21 (2): 242-269.
- Nairn, T. (1997) *Faces of Nationalism: Janus Revisited* (London: Verso).
- Nairn, T. (1977) *The Break-Up of Britain* (London: Verso).
- Nairn, T. (1973) 'The Modern Janus', *New Left Review*, 1/94: 3-25.
- O'Sullivan, J. (2014) 'The case for nationalism', *Wall Street Journal*, 22 March 2014.
- Owens, P. (2013) 'From Bismarck to Petraeus: The Question of the Social and the Social Question in Counterinsurgency', *European Journal of International Relations*, 19(1): 139-61.
- Pennings, P., Keman, H. and Kleinnijenhuis, J. (2006) *Doing Research in Political Science* (London: Sage).
- Rosenberg, J. (2016), 'International Relations in the Prison of Political Science', *International Relations*, 30 (2): 127-153.
- Rosenberg, J. (2013) 'The 'Philosophical Premises' of Uneven and Combined Development', *Review of International Studies*, 39 (3): 569-597.
- Rosenberg, J. (1994) *The Empire of Civil Society: A Critique of the Realist Theory of International Relations* (London: Verso).
- Sajed, A. and Seidel, T. (2019) 'Introduction: Escaping the Nation? National Consciousness and the Horizons of Decolonization', *Interventions: International Journal of Postcolonial Studies*, 21 (5): 583-591.
- Sanjinés, J. (2013) 'The Nation: An Imagined Community?' in Walter Mignolo and Arturo Escobar (eds.) *Globalization and the Decolonial Option* (London and New York: Routledge) pp. 148-162.
- Sayer, D. (1991) *Capitalism and Modernity: An Excursus on Marx and Weber* (London: Routledge).
- Shilliam, R. (2009) *German Thought and International Relations: The Rise and Fall of a Liberal Project* (New York: Palgrave).
- Smith, A. D. (2000) *Nations and Nationalism in a Global Era* (Cambridge: Polity Press).
- Smith, A. D. (1979) *Nationalism in the Twentieth Century* (Oxford: Martin Robertson).
- Soleimani, K. and Mohammadpour, A. (2019) 'Can Non-Persians Speak? The Sovereign's Narration of "Iranian identity"', *Ethnicities*, <https://doi.org/10.1177/1468796819853059>.
- Sumption, J. (2019) 'The Reith Lectures 2019: Law and the Decline of Politics', *BBC Radio 4*, http://downloads.bbc.co.uk/radio4/reith2019/Reith_2019_Sumption_lecture_5.pdf, [Accessed 20/06/2019].
- Tenbruck, F. (1994) 'Internal History of Society or Universal History?' *Theory, Culture and Society*, 11(1): 75-93.
- Teschke, B. (2014) 'IR Theory, Historical Materialism, and the False Promise of International Historical Sociology', *Spectrum: Journal of Global Studies*, 6(1): 1-66.
- Teschke, B. (2003) *The Myth of 1648: Class, Geopolitics, and the Making of Modern International Relations* (London: Verso).
- Tilly, C. ed. (1975) *The Formation of National States in Western Europe* (Princeton: Princeton University Press).
- Tomich, D. (2011) 'The Order of Historical Time: The *Longue Durée* and Micro History', *Almanack*, 2: 52-65, DOI: <http://dx.doi.org/10.1590/2236-463320110204>.
- Waldron, A. N. (1985) 'Review: Theories of Nationalism and Historical Explanation', *World Politics*, 37(3): 416-433.
- Weber, C. (2016) *Queer International Relations* (Oxford: Oxford University Press).

- Weber, M. (1978) *Economy and Society: An Outline of Interpretive Sociology*, (Vol. 1), edited by Guenther Roth and Claus Wittich (New York: Bedminster).
- Weber, M. (2004) *Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism* (London: Routledge).
- Weber, M. (1970) *From Max Weber: Essays in Sociology* [translated, edited and introduced by Chalres Wright Mills and Hans Gerth (London: Routledge & Kegan Paul Ltd.), pp. 77-128.
- Wendt, A. (1994) 'Collective Identity Formation and the International State', *The American Political Science Review*, 88(2): 384-396.
- Wood, E. M. (1981) 'The separation of the economic and the political in capitalism', *New Left Review*, 127: 66-95.
- Young, R. J. C. (2001) *Postcolonialism: An Historical Introduction* (Oxford: Blackwell).
- Zia-Ebrahimi, R. (2016) *The Emergence of Iranian Nationalism: Race and the Politics of Dislocation* (New York: Columbia University Press).

* * *

kaargaah.net